

# نقد، حقیقت و مبارزه

بازخورد و تحلیل استدلال وریا امیری در برنامه‌ی میدان

## فهرست مطالب

۳	نقد، حقیقت و مبارزه
۳	۱ بخش اول: مقدمه
۴	۲ بخش دوم: تحلیل استدلال
۵	۳ خلاصه‌ی ایده و نقد محوری
۵	۱.۳ نقد کلی من به شکل خلاصه . . . . .
۶	۴ صورت‌بندی پیشنهادی من
۶	۱.۴ تعاریف . . . . .
۷	۲.۴ پیش‌فرض‌ها . . . . .
۷	۳.۴ بدنه‌ی استدلال . . . . .
۸	۵ چالش و خطرات ساده‌سازی واقعیت‌های اجتماعی در امر مبارزه
۸	۱.۵ مثال ساده‌ی ۱: جمع کردن عزم و اقدام و پیروزی . . . . .
۹	۱.۱.۵ نتیجه‌های جانبی (Implications) . . . . .
۹	۲.۵ مثال ساده‌ی ۲: شکل خلاصه‌ی مارکسیسم . . . . .
۹	۱.۲.۵ نتیجه‌ی خطرناک . . . . .
۱۰	۳.۵ مثال ساده‌ی ۳: شکل تفصیلی مارکسیسم . . . . .
۱۰	۱.۳.۵ نتیجه‌های جانبی Implications . . . . .
۱۲	۲.۳.۵ مسیر فسادپذیری ایده . . . . .
۱۲	۳.۳.۵ مسیر خشونت‌پذیری ایده . . . . .
۱۳	۶ مشکل و ایراد اصلی
۱۳	۷ سایر نکات
۱۴	۱.۷ نقد دغدغه‌ی عدم تخریب . . . . .
۱۶	پیوست: در فضیلت شرمندگی سنجیده و ترمیم‌گر
۱۶	پاسخی به پرسش وریا امیری . . . . .
۱۶	۱. شرمندگی خوب می‌گوید . . . . .
۱۷	۲. شرمندگی بد می‌گوید . . . . .

۳. آیا اگر آن زمان صادقانه باور داشتم، امروز نباید شرمنده باشم؟ . . . . . ۱۷

۱.۳. وجه درست این دیدگاه . . . . . ۱۷

۲.۳. اما وجه نادرست این دیدگاه . . . . . ۱۸

پیوست دوم: سیر گفت‌وگو در کانال تلگرام وریا امیری ۱۹

پست وریا امیری . . . . . ۱۹

واکنش اول من . . . . . ۱۹

واکنش اول وریا امیری . . . . . ۲۰

پاسخ سامان . . . . . ۲۰

پاسخ من به سامان . . . . . ۲۰

توضیح تکمیلی من درباره‌ی شباهت منطق کارکردی با منطق جمهوری اسلامی . . . . . ۲۱

نقل قول از مهدی جامی . . . . . ۲۲

## نقد، حقیقت و مبارزه

وریای عزیز،

### ۱ بخش اول: مقدمه

برنامه‌ی دیروز به بررسی ظرفیت‌های انتقادی در درون یک جریان اختصاص داشت؛ به‌طور خاص، موضوع حول محور یک انتقاد درونی بود که نهایتاً پس زده شده و بازخوردها تند و زننده و زشتی را به همراه داشته است. با اینکه غیرمحترمانه و ردیلانه نبوده است! پیش از هر چیز، نباید موضوع اصلی جلسه‌ای را که این گفت‌وگو و استدلال‌ها در آن شکل گرفته است، نادیده بگیریم. هرچند می‌دانم شما این استدلال‌ها را جاهای دیگری نیز مطرح کرده‌اید و مختص این جلسه نبوده است، اما در اینجا قصد دارم ابتدا به یک نکته‌ی بنیادین بپردازم.

بحث من دقیقاً بر سر همان نشانه‌های عملاً آشکار یا به اصطلاح «دم خروس» است؛ یعنی دلالت‌ها و پیامدهایی (Implications) که فراتر از واژه‌ها و سخنان مبادله‌شده، در کنش‌های رفتاری و تعاملی واقعاً نمود پیدا می‌کنند. تأکید من بر بررسی زمینه‌ها (Context)، دلایل و صحبت‌های مطرح‌شده به این دلیل است که این موارد خود گواه ماجرا و موضوعی هستند که در نظر دارم به‌عنوان آسیب مطرح کنم. نمی‌توان این دلالت‌های پنهان را با ساده‌سازی یا تقلیل دادن به فرمالیسم مخفی کرد؛ چرا که این حقایق در قالب فرمالیسم خود را نشان نمی‌دهند.

موضوع برنامه‌ی «میدان» درباره‌ی فردی بود که همچنان درون یک گفتمان قرار دارد. منظور کسی نیست که از جریان گسست پیدا کرده و اکنون از بیرون به تخریب آن می‌پردازد؛ بلکه فردی است که بدون اعلام خروج و در حالی که از مضمون کلامش نیز خروجی استنباط نمی‌شود، انتقادی را مطرح می‌کند. اتفاقاً این انتقاد، متنی بسیار غنی، مستدل و در قالب یک بیانیه‌ی آماده‌شده بود که دیدگاه خاصی را ترویج می‌کرد؛ اتکا به درون در مبارزه با جمهوری اسلامی و گریز از بی‌عملی و تعلل. نه یک متن ضعیف یا محاوره‌ای ساده. ما اکنون در چنین شرایطی قرار داریم.

در بررسی این فضا، شما استدلالی را با این مضمون مطرح می‌کنید: «اگر به برخی مسائل نباید اهمیت داد، به این دلیل است که یک ظرفیت عظیم و یک اهرم (Leverage) قدرتمند و آماده برای ایجاد تغییرات بزرگ برای رفع اصلی‌ترین مشکل وجود دارد که نباید تضعیف شود.» به نظر می‌رسد منظور شما این است که انتقادات مطرح‌شده در راستای تضعیف این ظرفیت صورت‌بندی می‌شوند.

از نظر من، تمام نکته همین‌جا است. شما در برابر نقد، ارزیابی و اظهارنظر درون‌گروهی در یک حرکت سیاسی، اجتماعی یا آزادی‌خواهانه، موضع تقابلی می‌گیرید. اگر من به جای شما بودم، از ارزش‌های نقد دفاع می‌کردم؛ از اینکه حقیقت در انحصار هیچ‌کس نیست، ایده‌ها متکثرند و باید مکانیسمی برای جمع‌بندی (Roll-up) و بررسی این برداشت‌ها وجود داشته باشد. و اگر چنین نباشد، حرکت به ورطه‌ی استبداد و خودرأیی و ویژه‌سالاری و نظایر آن خواهد رفت. اقتضای رهبری سیاسی در یک حرکت آزادی‌بخش، تسلیم و تبعیت محض نیست! رهبر سیاسی و یا گروه رهبری نیز مصون از خطا و هیجان و یا دانای کل نیستند.

البته می‌پذیرم که با توجه به اقتضائات خاص حرکت‌های آزادی‌بخش، رعایت درجاتی از پنهان‌کاری (Secrecy) و ملاحظات امنیتی ضروری است. در چنین فضایی، افراد جریان مانند حسگرهایی (Sensors) عمل می‌کنند که اطلاعات را دریافت

کرده و در درون شبکه و اجتماع خاص خود به گردش درمی‌آورند. من بر اهمیت حیاتی این گردش اطلاعات تأکید می‌کردم، می‌پذیرفتم هر جریانی از اطلاعات و هر نوعی از حمایت درست و مؤثر نیست؛ می‌تواند غلط و گمراه‌کننده و مخرب باشد و یا مؤثر و سازنده و حمایت‌کننده. و سپس یادآور می‌شدم که در کنار آن، باید ملاحظاتی را نیز در نظر گرفت.

اما مشکل دقیقاً از جایی آغاز می‌شود که وارد حیطه‌ی «مصلحت‌اندیشی» می‌شویم. به نظر می‌رسد استدلال شما کاملاً با مصلحت‌اندیشی درآمیخته است؛ به‌گونه‌ای که حتی اگر حقیقتی هم وجود داشته باشد، به بهانه‌ی «جلوگیری از تضعیف جریان»، قربانی مصلحت می‌شود. ولی پذیرش همین مصلحت‌اندیشی، اولاً با فرض نوعی از دانایی کل همراه است! یعنی به‌شکل پیشینی فرض می‌شود داده‌ها و نگرش‌ها و بازخوردهای دریافتی از داده‌ها و رویکردها و برنامه‌های در بالا تدوین شده، کم‌ارزش‌تر و ناچیزترند! و عدم توجه به آن‌ها موجب کاستی و کسری و کندی نمی‌شود! صرفاً بار اضافه‌ای است و با زمان به‌هدررفته‌ای خواهد بود که بهتر است کنار گذاشته شود! و این آغاز همه‌ی مشکلات است!

## ۲ بخش دوم: تحلیل استدلال

استدلال را باید بازنویسی کرد. روی نسخه‌ی دقیق‌تر شده‌اش تفاهم کرد و سپس بر اساس منتج بودن و یا نبودنش داوری کرد. من از مسئله‌ی شکاف هست و باید می‌گذرم و اینجا می‌پذیرم که فاعل مختار و خواسته‌ی او پلی برای گذار از واقعیت، یعنی توصیف، به کنش و عمل معطوف به اراده‌ی اوست؛ میل و خواسته. و تبادل ارتباطی در این راستا در قالب توصیه و تجویز هم، با رعایت نیازمندی‌های ارتباطی، در قالب منطق ربط و نه صرفاً منطق کلاسیک، میسر است.

البته ذکر کنم، کاربرد استدلال‌های ساده‌سازی شده و کاربست ساده‌انگارانه‌ی منطق در موضوعات سیاسی - اجتماعی که هر سخن، حرف یا ادعایی بار معنایی متفاوت و متعددی می‌تواند داشته باشد و صراحت بخشیدن و ساده‌سازی، می‌تواند به شدت خطرآفرین باشد، باید با دقت و وسواس و شناخت عمق و دامنه‌ی اثر آن‌ها همراه باشد. ما با گزاره‌های اتمی ساده و معطوف به واقعیت عینی Objective reality یا یک دستگاه برساختی Constructive روبه‌رو هستیم! بلکه با باورها و برداشت‌هایی روبه‌رو هستیم که صورت‌بندی مبتنی بر نگرش و جهان‌بینی و عاداتی را نمایندگی می‌کنند، بدون اینکه ضرورتاً دقیق، عینی و حتی مربوط باشند! ما با نظریه‌ها و عموماً جنگلی از نظریه‌ها روبه‌رو هستیم و نه واقعیت‌های عریان و ذهن واقعیت‌نما و یا زبان حقیقت‌شناس و نهایی بودن داوری در دست نتایج آزمایشگاهی - تجربی! و صرفاً نظریه‌بار بودن مشاهده و یا وجود عوامل میانجی نیست که می‌تواند موجب شکسته شدن دامنه‌ها و زنجیره‌های استدلالی و استنباطی شود، بلکه مشکل حادث‌تر و مسئله حساس‌تر است.

ضمن اینکه، باید توجه داشت و از این آسیب حذر کرد که این واقعیت‌های روش‌شناختی نباید مانعی برای وجدان آزاداندیش و ضمیر فضیلت‌گرای مسئول فردی یا جمعی ما برای کنشگری و اقدام درست و عمل شایسته باشند.

همچنین باید یادآور شد، استدلال‌ها عموماً کلی هستند! مگر شرایط و ظرایف کافی در آن لحاظ شده و قابلیت تعمیم بی‌ضابطه از آن گرفته شده باشد. اگر این کلیت را، با صرف این انگاشته‌ها قبول دارید، در دهه‌ی ۶۰، اصلی‌ترین نیرویی که ظرفیت و توان و سازماندهی مقابله با جمهوری اسلامی را داشت و اتفاقاً شناخت پیش‌دستانه‌ای نسبت به سبوعیت و ددمنشانه بودن جمهوری اسلامی داشت، سازمان مجاهدین خلق بوده است. و این وضعیت نسبی را تا همین اواخر هم حفظ کرده است. پس طبق این استدلال نباید این سازمان را، فارغ از رفتارها و یا عملکرد آن، تخریب می‌کرد! مگر بگویید آن سازمان از یک عنصر مهم، یعنی اقبال مردمی، برخوردار نبود. اینجا باز دو حالت است:

۱. یا ادعا می‌کنید و می‌پذیرید تا مقطعی از زمان فاصله‌ای بین دولت و ملت نبود. حداقل بر اساس شواهدی مثل فراندوم بازنگری قانون اساسی، مراسم دفن آقای خمینی و حضور میلیونی افراد در آن، حضور مردمی در جنگ با عراق، یعنی بسیج مردمی، که در این صورت پس جمهوری اسلامی رفتارهای مقبول مردم و غیرمقبول مردم داشته است و نمی‌توانید با یک کلیت ۴۷ ساله‌ی کامل مقابل باشید. غیر از اینکه دوره‌ی اصلاحات و نظایر آن را نیز شاید بتوان متفاوت تلقی کرد.

۲. یا می‌پذیرید که تا زمانی و برای عموم مردم، چهره‌ی قبیح، شرور و خطرناک جمهوری اسلامی ناشناخته و مخفی بود. بنابراین خود این تشخیص از پشت پرده مزیت و امتیازی برای آن گروه خواهد بود. آن گروه به‌علاوه کنش انقلابی و ارتش آزادی‌بخش نیز ساخته و به اقدام عملی در قالب‌های مختلفی نیز پرداختند و با نفوذ، جاسوسی، خبررسانی، تخریب و برقراری ارتباطات سیاسی و فراسیاسی، لابی‌گری و همکاری‌ها و ... امر مبارزه و مقابله را زنده و فعال نگه داشته است.

ولی صرف اهمیت دادن به حمایت و اقبال مردمی هم خطرناک است، همچنان‌که تأکید بر دشمنی‌ها و اولویت دادن به آن‌ها، که مثال‌های زیادی برای آن هست. هم شوروی و استالین، هم چین و مائو و هم آلمان نازی، بناپارتیسم فرانسوی و نظایر آن نمونه‌هایی هستند که مسائل مشخصی به‌عنوان اولویت تعیین شده، از اقبال نسبی مردم برخوردار بوده و با جدیت به پیش رفته‌اند. اینجاست که مجدداً تأکید می‌کنم، نیاز به نظریه‌هایی هست که جامع‌تر و تحلیلی‌تر به موضوع نگاه کنند و نه صرف استدلال‌هایی که ساده‌سازی بیش از حد و یا تحلیل خطی داشته باشند.

جمهوری اسلامی نیز، مسئله‌ی اصلی را استقلال قرار داده و به راهبرد مقاومت رسیده است و با موضوع «کش ندهید»، از تخریب این اندیشه و سازمان مقاومت جلوگیری کرده است. اگر همراهی مردمی را در عرصه‌ای و زمانی از تاریخ جمهوری اسلامی قبول کنیم؛ درست یا غلط، فریب‌خورده یا از روی جهل و توهم و دین‌خویی و ...

در اصل مسئله، نوعی از ساختار رهبری و ساختار سیاسی خواهد بود که انعطاف و مردم‌نهادی کافی را نداشته باشد! یعنی در تعیین مسئله‌ی اصلی و اولویت‌های سیاسی - اجتماعی خودسر عمل کند! از این مسئله‌ی اصلی چنین ظرفیتی از نهاد و سازمان سیاسی و روابط نهادی است که البته باید با حضور و مسئولیت‌پذیری و نظارت مستمر مردمی همراه باشد، والا خودخواسته را تدبیر نیست!

این استدلال و این شکل از استدلال در خود ظرفیت آن را دارد که یک هیئت حاکمه و یا طبقه‌ی رهبری، به بهانه‌ی تخریب و یا برای محافظت از آن، و با اولویت‌بندی مسائل و یگانه نشان دادن راه‌حل، قاطع، برشی و شدید عمل کنند! ملاحظه‌کاری و نرمی و انعطاف را پس زده و پادگانی تصمیم بگیرند. وقتی می‌دانیم همواره مسئله‌ای هست و بنگاه‌هایی هستند که مغزشویی و تبلیغ اولویت آن را بکنند و انگیزه‌ای برای تسریع در حل مسئله تشدید یابد!

## ۳ خلاصه‌ی ایده و نقد محوری

### ۱.۳ نقد کلی من به شکل خلاصه

ساده‌سازی بیش از حد در توصیف و ترسیم وضعیت/واقعیت و خطی دیدن موضوعات است. از دید من مسئله‌ی ما حذف جمهوری اسلامی نیست. مسئله‌ی ما حصول و حرکت به یک سری از ارزش‌های مدرنیته در یک جامعه‌ی تا حدودی سنتی

یا در ذیل اقتدار تفکر سنتی است. مسئله‌ی ما عبور از نظام‌های مختلف سلطه و اقتدار است تا بتوانیم دارای بستری شویم تا در آن رقابت و رفاقت و رشد مؤثر داشته باشیم. از جمله‌ی آن ارزش‌ها، موضوعات خود پرچالشی نظیر دموکراسی، سکولاریسم، برابری، آزادی، تکثرپذیری و قانون‌گرایی نهادی هستند. جمهوری اسلامی صرفاً یک مانعی در این میان است؛ مانعی که نمود تاریخی بخشی و سهمی از خود ماست که نه انکارشدنی است و نه به‌صورت ریشه‌ای توقف‌پذیر و یا تکرارناپذیر!

همچنین این تصور که هر گونه و به هر روش عبور از جمهوری اسلامی یعنی به سوی آن اهداف حرکت کردن، یک ایده‌ی خام و ساده‌اندیشانه است. این خام‌اندیشی در خودش متضمن این ایده است که وضعیت بدتر و مشکل بزرگ‌تر نمی‌شود و یا به ابعاد دشواری مسئله افزوده نخواهد شد! یا کنش‌ها و تصمیم‌ها و یا تلاش‌های آزادی‌بخشانه‌ی ما، در قالب اپوزیسیون، در آن سهمی و نقشی نخواهند داشت!

بحث اینجا منطق نیست؛ بی‌ربطی منطق است! گمراه‌کنندگی منطق است!

ایراد، مکانیکی و خطی دیدن مسئله، در نتیجه سلسله‌مراتبی دیدن، ایزوله‌دیدن و قابلیت رتبه‌دهی ساده دادن به مسائل است. این‌ها منطقی نیستند؛ این‌ها نظری هستند.

در هر حال منطق و قابلیت‌های استدلالی و استنباطی ارزش‌های خودشان را دارند، به‌خصوص در تصویرسازی ذهنیت‌های ما و استخراج تصویرهای ما وقتی برای ما واضح و روشن نیستند ولی در عمل وجود دارند! ولی برای توصیف واقعیت‌ها، برنامه‌ریزی تغییرات و هدف‌گذاری‌ها اتفاقاً خطرناک و مضر هستند. ابزار غلطی هستند!

منطقی کردن بحث‌های نظری، فروکاستن آن‌ها و از ظرافت‌های ضرور خارج کردنشان است. این کل حرف من است. یعنی تأکید بر خطرات منطقی کردن، مکانیکی کردن و ساده‌سازی بیش از حد فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی است. و اینکه چرا این‌ها به ضد خواسته‌های اصلی که مقوم و مبنای همین اقدامات بودند، می‌توانند منجر شوند؛ دچار فساد درونی شوند. پس برای عدم فساد درونی باید دشواری اضافه‌ای را تحمل کرد و مدیریت ریسک و مخاطره داشت و از ساده‌سازی‌ها عدول کرد.

## ۴ صورت‌بندی پیشنهادی من

### ۱.۴ تعاریف

#### هدف الف

حصول به آزادی، کثرت‌گرایی، برابری و عدالت اجتماعی «دموکراسی» در ایران با تمرکز بر توسعه‌ی پایدار و توجه به منافع ملی و تبدیل شدن به یک کشور نرمال همراه با عقلانیت سیاسی در نظام بین‌الملل.

#### وضعیت ب

وضعیتی که در موقعیت کنونی جمهوری اسلامی به آن دچار هستیم و آن مؤلفه‌هایی از این وضعیت که پایدار و ساختاری محسوب می‌شوند و انتظار نمی‌رود با تغییر رفتار ساده و یا تغییر افراد دچار تغییر شوند.

#### ابزار ج یا راه‌حل ج

گزینه‌ای که ظرفیت، آمادگی و کنترل‌پذیری لازم برای حرکت به سمت هدف الف، از وضعیت ب را داشته باشد.

مردم آن گروه کثیر و متکثر از آحاد جامعه که هدف الف را پذیرفته و تعقیب می‌کنند.

## دشمن

فرد، گروه، ساختار و یا شکل‌بندی‌ای که شما را از حقوق اساسی و حیات شایسته‌تان دور کرده و با سرکوب و شدت و پایداری مقید می‌کند. دشمن رقیبی است که چشم طمع و عدم اهمیت به حقوق اساسی شما داشته و برای تحقق اهداف خود حاضر به حذف یا انقیاد و یا استفاده‌ی ابزاری کردن از شما باشد.

## ۲.۴ پیش‌فرض‌ها

۱. هدف الف خود یک امر متعین، مجموعه‌ی سازگار و یا یک هدف بسیط است! در خود ابهام، عدم قطعیت، پیچیدگی، تعارض و یا ناسازگاری ندارد!
۲. درک از هدف، یا اهمیت و اولویت و انتفاع گروه‌های مختلف مردم به نسبت آن یکسان و یا مشابه است. اگر مردم را کنشگرانی عقلایی بدانیم و عقلانیت را در ترغیب ناشی از هزینه - فایده بپذیریم.
۳. وضعیت ب خود یک امر ساده و یا امر قابل انتزاع و دارای قابلیت ارزشیابی مستقل است! یعنی می‌توان به‌سادگی آن را در قالب من و دیگری، یا فقط تقصیر دیگری، صورت‌بندی کرد. امری ریشه‌دار، دارای ابهام، مخفیانه‌گی، چندلایگی و گستردگی نیست! با یک جراحی ساده قابل رفع و رجوع است!
۴. ابزار ج صرفاً یک ابزار ساده و محدود است که به‌شکل اختیاری و انتخابی می‌توان از آن استفاده کرد یا آن را کنار گذاشت. اثر جانبی مهمی ندارد، وابستگی‌آور نیست و یا محدودیت‌آور نیست!
۵. ابزار به نسبت اهداف، یعنی هدف الف، خنثی است. یعنی ضرورتی ندارد رابطه‌ی بین هدف و ابزار را موجه‌سازی کرد و یا تعارضات محتمل آن را واکاوی و آسیب‌شناسی و یا تحلیل مخاطره کرد!
۶. شر بودن هر حکومتی ایده‌ی غلطی است. حکومت‌ها، نظام‌های فرماندهی و سلطه‌ی انقلابی که به‌شکل سلسله‌مراتبی و همراه با وحدت فرماندهی و الزام به پذیرش رهبر فعالیت می‌کنند، توزیع‌شده، مشارکتی، سیال و ... نیستند، لزوماً شر یا شرور نیستند! می‌توانند خیر بوده و یا در جهت خیر و راستی و درستی به‌کار گرفته شوند. همه‌ی نظام‌های سلطه بد نیستند! یا باید داوری در خصوص آن‌ها و مبارزه با آن‌ها بر حسب اقتضا به تأخیر بیفتد! یا شرور بودن حکومت‌ها دارای بازه‌های قابل تحمل و یا غیرقابل تحمل است. بنا به محدودیت منابع و تعهد به حفظ کیفیت زیستی، تنها حکومتی که شر آن در بازه‌ی غیرقابل تحمل بیفتد، شایسته‌ی حذف و از میان برداشتن است.

## ۳.۴ بدنه‌ی استدلال

## فضای تکمیل بدنه‌ی استدلال

این بخش در نسخه‌ی فعلی عمداً خالی گذاشته شده است تا صورت‌بندی نهایی استدلال در آن تکمیل شود.

۱. هدف الف و رسیدن به آن تضمین‌کننده‌ی سعادت، رفاه و آرمان‌های سیاسی ما است. (خواسته‌ی مشروع و موجه ما هدف الف است)

۲. در وضعیت ب که قرار داریم، امکان حرکت به سوی هدف الف از ما سلب شده است.
  ۳. در وضعیت ب که قرار داریم، از هدف الف در حال دور شدن هستیم. (بر خلاف جهت هدف حرکت می‌کنیم)
  ۴. استمرار در وضعیت ب، موجب تشدید نامطلوب بودن وضعیت ب شده و حرکت قهقرایی شدیدی را در پی خواهد داشت. (نه اینکه به در حال دور شدن ساده و خطی باشیم، با حرکتی شتاب‌دار در این وضعیت مواجه هستیم)
  ۵. موجه نیست انتظار داشته باشیم، وضعیت ب، به شکل خودبخودی یا از درون متحول شده و به تغییر ماهیت دچار شود تا بازسنجی آن، در ارتباط با هدف الف ممکن شود.
  ۶. از این رو فعالان و کنشگران حافظ وضعیت ب، هنگامی که از هدف الف، و اهمیت آن نزد صاحبان واقعی مملکت مطلع هستند، ولی عامدانه، آگاهانه و مستمرانه در دور شدن از هدف الف مشارکت فعال دارند، مانع حرکت به سوی هدف و دشمن مردم محسوب می‌شوند.
- .۷
- .۸

## ۵ چالش و خطرات ساده‌سازی واقعیت‌های اجتماعی در امر مبارزه

چرا ساده‌سازی مشکلات و مسائل سیاسی - اجتماعی خطرناک و یا شاید مضحک باشند!

### ۱.۵ مثال ساده‌ی ۱: جمع کردن عزم و اقدام و پیروزی

° ما یک دشمن و فقط یک دشمن اصلی و مهم داریم.

۱. همه با هم جمع شده و توانمان را روی هم می‌گذاریم.
۲. با غافلگیری و به شکل دفعی به دشمن حمله می‌کنیم.
۳. با شجاعت و جدیت و بدون تزلزل می‌جنگیم و تعلل و سستی و ضعف را نمی‌پذیریم.
۴. دشمن را شکست داده و به آزادی/پیروزی می‌رسیم.

#### ۱.۱.۵ نتیجه‌های جانبی (Implications)

- شلوغ کردن صحنه و تکثیر بخشی به مشکل و دشمن و نظایر آن مجاز نیست!
- پراکندن توان و ظرفیت حمله مجاز نیست! تفرقه‌فکنی را نباید تاب آورد!
- لو دادن، یعنی برملا کردن حمله و عنصر غافلگیری، مجاز نیست!
- ترس، تزلزل، سستی و نظایر آن مجاز نیست!

مجاز نیست را می‌توان یا باید، بسته به زمینه، با جرایم و مجازات‌هایی همراه کرد؛ از طرد و تقبیح و عزل و نظایر آن گرفته، تا حذف و قتل و تخریب پس از آن. یعنی اگر محیط پادگانی باشد می‌توان حکم دادگاه صحرایی هم برای آن گرفت. اگر محیط مجازی باشد، مشابه آن رفتار متناسب کرد!

#### ۲.۵ مثال ساده‌ی ۲: شکل خلاصه‌ی مارکسیسم

۱. جامعه مبتنی بر استثمار طبقاتی است.
۲. طبقه‌ی فرودست نیروی رهایی بخش تاریخ است.
۳. رهایی محتاج آگاهی، سازمان و مبارزه است.
۴. آگاهی راستین را نیروی پیشرو بهتر از مردم گرفتار در آگاهی کاذب تشخیص می‌دهد.
۵. پس نیروی پیشرو حق دارد به نام مردم تصمیم بگیرد.
۶. دشمنان طبقاتی و فریب خوردگان مانع رهایی‌اند.
۷. حذف یا سرکوب مانعان، بخشی از ضرورت گذار است.
۸. پس تمرکز قدرت، تعلیق آزادی‌ها و خشونت موقت، برای رسیدن به آزادی نهایی توجیه می‌شود.

#### ۱.۲.۵ نتیجه‌ی خطرناک

آزادی آینده، آزادی اکنون را می‌بلعد؛ عدالت وعده‌داده‌شده، بی‌عدالتی بالفعل را توجیه می‌کند؛ و مردم، به نام مردم، از حق مخالفت با نجات‌دهندگان خود محروم می‌شوند.

### ۳.۵ مثال ساده‌ی ۳: شکل تفصیلی مارکسیسم

۱. روابط و منافع اقتصادی که در طبقات اجتماعی متبلور می‌شوند، عامل اصلی و زیربنایی استثمار نیروی کار، از خودبیگانگی، نابرابری و بازتثبیت آن‌ها هستند.
۲. ظرفیت‌ها و قابلیت اتحاد طبقه‌ی فرودست و کارگران برای ایجاد تغییرات واقعی به سوی جامعه‌ای برابر، بدون استثمار و بدون از خودبیگانگی، موجود و مؤثر است.
۳. بنابراین مسئله‌ی اصلی جامعه، تضاد طبقاتی است؛ و دیگر تضادها، مسائل و هویت‌ها یا فرعی‌اند، یا پوششی‌اند، یا محصول همان تضاد اصلی‌اند.
۴. طبقه‌ی فرودست/کارگر، به سبب جایگاه تاریخی خود، حامل حقیقت‌رهایی‌بخش و نیروی اصلی تحول است.
۵. اما این طبقه ممکن است به دلیل تبلیغات، ایدئولوژی حاکم، دین، ملی‌گرایی، مصرف‌گرایی، رسانه، ترس، منفعت کوتاه‌مدت یا «آگاهی کاذب»، هنوز به منافع واقعی خود آگاه نباشد.
۶. پس باید نیروی آگاه‌تر، سازمان‌یافته‌تر و پیشروتر پدید آید که حقیقت تاریخی منافع طبقه‌ی فرودست را تشخیص دهد، آن را صورت‌بندی کند و به عمل سیاسی تبدیل کند.
۷. این نیروی پیشرو، چون خود را نماینده‌ی منافع واقعی طبقه‌ی فرودست می‌داند، می‌تواند مخالفت‌ها، تردیدها و تکثرهای درونی همان طبقه را ناشی از آگاهی کاذب، نفوذ دشمن، فرصت‌طلبی، خرده‌بورژوازی، ارتجاع یا خیانت بداند.
۸. برای رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه، باید ساختارهای مالکیت، قدرت، فرهنگ، آموزش، رسانه، دین، خانواده، قانون، دولت و اقتصاد موجود که بازتولیدکننده‌ی سلطه‌اند، دگرگون یا منهدم شوند.
۹. چون طبقات مسلط داوطلبانه امتیازات خود را واگذار نمی‌کنند، مبارزه اجتناب‌ناپذیر است؛ و چون مبارزه تاریخی است، خشونت، سرکوب و حذف می‌تواند به عنوان «ضرورت گذار» یا «خشونت‌رهایی‌بخش» توجیه شود.
۱۰. پس برای عبور از جامعه‌ی طبقاتی به جامعه‌ی آزاد و برابر، می‌توان یا باید یک مرحله‌ی متمرکز، انقلابی، قاطع و استثنایی را پذیرفت؛ مرحله‌ای که در آن حزب/دولت/پیشاهنگ، به نام مردم، علیه دشمنان مردم تصمیم می‌گیرد.
۱۱. در نهایت، پس از حذف طبقات استثمارگر و تثبیت مناسبات نوین، دولت زوال می‌یابد، خشونت پایان می‌گیرد، انسان از از خودبیگانگی رها می‌شود و جامعه‌ای برابر، آزاد و همبسته پدید می‌آید.

### ۱.۳.۵ نتیجه‌های جانبی Implications

- اگر اقتصاد «زیربنا» باشد، پس دین، اخلاق، حقوق، فرهنگ، هنر، علم، خانواده، رسانه و حتی وجدان فردی می‌توانند صرفاً «روبنا» و ابزار بازتولید سلطه تلقی شوند.
- اگر تضاد طبقاتی «تضاد اصلی» باشد، پرداختن به سایر مسائل مانند آزادی بیان، حقوق فردی، تکثر فرهنگی، حقوق اقلیت‌ها، استقلال نهادها، آزادی وجدان یا محدودیت قدرت سیاسی می‌تواند «فرعی»، «انحرافی» یا «بورژوازی» تلقی شود.

- اگر طبقه‌ی کارگر/فرو دست حامل حقیقت تاریخی باشد، آنگاه هرکس به نام آن طبقه سخن بگوید، می‌تواند خود را سخنگوی تاریخ، عدالت و آینده معرفی کند.
- اگر مردم هنوز منافع واقعی خود را نمی‌فهمند، پس مخالفت مردم با حزب/انقلاب/برنامه‌ی رهایی‌بخش لزوماً مخالفت معتبر محسوب نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند نشانه‌ی آگاهی کاذب یا فریب‌خوردگی باشد.
- اگر مخالفت ناشی از آگاهی کاذب باشد، پس اقناع آزاد و گفت‌وگوی برابر ضرورت خود را از دست می‌دهد؛ چون مخالف، صرفاً اشتباه نمی‌کند، بلکه گرفتار ساختاری از فریب است.
- اگر حزب یا پیشاهنگ مدعی شناخت علمی مسیر تاریخ باشد، آنگاه اختلاف نظر با آن نه یک اختلاف سیاسی عادی، بلکه ایستادن در برابر ضرورت تاریخی تلقی می‌شود.
- اگر تاریخ جهتی ضروری به سوی جامعه‌ی بی‌طبقه داشته باشد، پس کسانی که مانع این مسیرند، نه فقط رقیب سیاسی، بلکه مانع تکامل تاریخ و رهایی بشرند.
- اگر مالکیت خصوصی منشأ اصلی استثمار دانسته شود، آنگاه مصادره، کنترل، مداخله‌ی اجباری، ملی‌سازی و حذف مالکیت‌های نامطلوب می‌توانند اخلاقاً ضروری جلوه کنند.
- اگر خشونت موجود محصول خشونت طبقاتی پنهان باشد، آنگاه خشونت انقلابی می‌تواند نه خشونت آغازگر، بلکه «پاسخ تاریخی» یا «دفاع مشروع طبقه‌ی مظلوم» تعبیر شود.
- اگر هدف، جامعه‌ای بی‌طبقه، برابر و عاری از استثمار باشد، آنگاه ابزارهای خشن، موقت، استثنايي و سرکوبگر می‌توانند با وعده‌ی آینده‌ای زیبا توجیه شوند.
- اگر وضعیت گذار «موقت» تعریف شود، هیچ تضمینی وجود ندارد که این موقت بودن پایان یابد؛ زیرا همیشه می‌توان گفت هنوز دشمن، ضدانقلاب، خرابکار، نفوذی، بورژوا، خرده‌بورژوا، امپریالیست یا فرصت طلب وجود دارد.
- اگر دشمن طبقاتی نه با عمل مشخص، بلکه با جایگاه اجتماعی، سابقه‌ی خانوادگی، مالکیت، سبک زندگی یا زبان و فرهنگ شناسایی شود، جرم از «رفتار» به «هویت» منتقل می‌شود.
- اگر هویت طبقاتی جرم‌زا شود، فرد دیگر با اعمال خود سنجیده نمی‌شود؛ بلکه با طبقه، خانواده، شغل، دارایی، زبان، دین، سبک زندگی یا نسبتش با نظم قدیم داوری می‌شود.
- اگر حزب خود را نماینده‌ی حقیقی مردم بداند، انتخابات، مطبوعات آزاد، جامعه‌ی مدنی، اتحادیه‌های مستقل و نهادهای میانجی می‌توانند مزاحم اراده‌ی واقعی مردم معرفی شوند.
- اگر «مردم واقعی» همان کسانی باشند که با انقلاب همراه‌اند، پس مردمی که همراه نیستند، می‌توانند از دایره‌ی مردم خارج شوند و به «ضدمردم» تبدیل گردند.
- اگر دولت انقلابی خود را ابزار نابودی طبقات بداند، می‌تواند قانون را تابع انقلاب، دادگاه را تابع ضرورت، و حقوق فردی را تابع مصلحت تاریخی کند.
- اگر حقیقت سیاسی یکی باشد، تکثر حزبی، آزادی بیان و نقد علنی می‌توانند به‌عنوان تفرقه، نفوذ، خرابکاری، لیبرالیسم، سازشکاری یا خیانت تفسیر شوند.

- اگر جامعه‌ی آینده از قبل به عنوان جامعه‌ی بی‌استثمار و نهایی تصور شود، نقد وضعیت موجود پس از انقلاب دشوار می‌شود؛ چون هر نقدی می‌تواند حمله به امید تاریخی تلقی شود.
- اگر انقلاب خود را اخلاقاً مطلق بداند، فساد خودی‌ها کمتر دیده می‌شود؛ چون خطای خودی «اشتباه در مسیر رهایی» است، اما خطای غیرخودی «خیانت به مردم».
- اگر هدف نهایی بسیار بزرگ، مقدس و تاریخی باشد، رنج‌های واقعی انسان‌های اکنون می‌توانند قربانی سعادت فرضی انسان‌های آینده شوند.

### ۲.۳.۵ مسیر فسادپذیری ایده

ایده از اینجا فاسد می‌شود که میان چند چیز تمایز نمی‌گذارد:

۱. تحلیل نابرابری با مالکیت حقیقت سیاسی یکی گرفته می‌شود.
  ۲. دفاع از فرودستان با سخنگویی انحصاری به نام فرودستان یکی گرفته می‌شود.
  ۳. نقد سرمایه‌داری با توجیه هر بدیلی برای سرمایه‌داری یکی گرفته می‌شود.
  ۴. آرمان عدالت با حق سرکوب به نام عدالت یکی گرفته می‌شود.
  ۵. مبارزه با سلطه با تأسیس سلطه‌ی تازه یکی گرفته می‌شود.
  ۶. رهایی جمعی با لغو آزادی فردی یکی گرفته می‌شود.
  ۷. گذار موقت با وضعیت اضطراری دائمی یکی گرفته می‌شود.
  ۸. نمایندگی مردم با جانشینی مردم یکی گرفته می‌شود.
- در این نقطه، ایده‌ای که با حساسیت نسبت به رنج، فقر، استثمار و تحقیر آغاز شده بود، می‌تواند به دستگاهی تبدیل شود که خود رنج، تحقیر، سانسور، ترس و اطاعت تولید می‌کند.

### ۳.۳.۵ مسیر خشونت‌پذیری ایده

خشونت معمولاً ناگهان وارد نمی‌شود؛ مرحله به مرحله اخلاقی، عقلانی و ضروری جلوه داده می‌شود:

۱. اول گفته می‌شود جامعه ناعادلانه است.
۲. بعد گفته می‌شود این بی‌عدالتی علت اصلی و واحد دارد.
۳. بعد گفته می‌شود این علت اصلی در یک طبقه، نهاد یا گروه تجسم یافته است.
۴. بعد گفته می‌شود آن گروه داوطلبانه کنار نمی‌رود.
۵. بعد گفته می‌شود مبارزه اجتناب‌ناپذیر است.

۶. بعد گفته می‌شود در مبارزه نباید سستی کرد.
۷. بعد گفته می‌شود تردید، نقد و مخالفت به نفع دشمن است.
۸. بعد گفته می‌شود دشمن فقط بیرونی نیست، درونی هم هست.
۹. بعد گفته می‌شود برای نجات مردم، باید بخشی از مردم را سرکوب کرد.
۱۰. در نهایت، خشونت نه یک شرّ ناگزیر، بلکه فضیلت انقلابی معرفی می‌شود.

## ۶ مشکل و ایراد اصلی

۱. مبانی نظری نامشخص برای تشخیص مسئله‌ی اصلی:
  - (آ) در چیستی مسئله و نظام تشخیص و تمیز آن؛
  - (ب) انواع مسئله و ریشه‌شناسی و بعد و دامنه و تعاملات مسئله‌ها با هم؛
  - (ج) نظام اولویت‌بندی و رتبه‌بندی مسائل؛
  - (د) دلالت‌شناسی در ارجاع به دلایل، عوامل، شرایط و رفتارهای مختلف مسئله؛
  - (ه) با رقابت در روایت‌ها از مسائل و مشکلات و در هم‌کنش و برهم‌کنش آن‌ها چه باید کرد؟ با ناهمگرایی‌ها در روایت‌ها چه باید کرد؟
۲. مبانی نظری نامشخص برای تشخیص و تمیز راه‌حل و آلترناتیوها:
  - (آ) مسیر و فرایند عبور از مشکل، حل مسئله و اقتضائات و نیازمندی‌های آن؛
  - (ب) نظام تمیز و تشخیص نتیجه‌های مستقیم و غیرمستقیم و پیامد و عواقب هر یک؛
  - (ج) نظام رتبه‌بندی و مقایسه و سنجش راه‌حل‌ها/گزینه‌ها.
۳. نوع مواجهه و برخورد با مقوله‌ی انباشت ابهام‌ها و عدم قطعیت‌ها.  
اگر سه مقدمه‌ی فرضاً ۸۰٪ داشته باشیم و آن‌ها بر هم متقابلاً تکیه کنند و به یک نتیجه‌ای برسند، احتمال نتیجه کمی بالاتر از ۵۰٪ خواهد بود! در نظر بگیرید فرض‌های مورد نیاز بیشتر و یا کمتر از ۸۰٪ قطعی باشند!
۴. نوع مواجهه و برخورد با مقوله‌ی تعارضات و تناقضات درونی و بیرونی مسئله‌ها و راه‌حل‌ها.

## ۷ سایر نکات

## ۱.۷ نقد دغدغهی عدم تخریب

تخریب جریان پهلوی عقلانی نیست! چون اصلی‌ترین و با ظرفیت‌ترین نیروی مقابله با جمهوری اسلامی است.

۱. آیا نهاد و جریان و جنبش مورد نظر در دوران طفولیت و ضعف خود قرار دارد، به شکلی که در این دوران بیشتر باید حمایت و تقویت و تشویق دریافت کند؟ کارآمدی و توانمندی نهاد یا نام و شعار؟

مسئله اگر در دوران کودکی و ضعف است! آیا می‌توان آن را دارای ظرفیت تغییرات اساسی و مبارزاتی مؤثر دانست؟ طبیعتاً خیر.

پس یا باید پذیرفت آترناتیو دارای ظرفیت، دانش، توان و انگیزه‌های مبارزاتی و نتیجه‌بخش است، که در این صورت نقدپذیری و تاب‌آوری آن در مقابل تخریب‌ها، خود یکی از شاخصه‌های نمایش آمادگی، قدرت، تطبیق‌پذیری یا توانایی ترمیم و بازسازی اوست. یعنی او واقعاً یک گزینه‌ی جدی و تاب‌آور است.

یا صرفاً یک تصور و تخیل و امید برای آترناتیو بودن است.

یا اینکه تصور غالب این است که حل مسئله صرفاً نیاز به مترسکی دارد تا زاغکانی را از باغچه‌ای دور کنند! بدون اینکه قدرت و نهاد مبارزه در آن وجود داشته باشد! ظاهری و پوشالی بودن آترناتیو مشکل‌زا نیست، چرا که صرفاً نیاز به پهلوان‌پنبه داریم!

۲. آیا صرف تخریب آن جریان و جنبش و نهاد، یعنی از دست رفتن فرصت‌ها و ظرفیت‌ها و پس از آن تخریب، نهاد و سازمان و جنبش بهتر و بزرگ‌تر و قوی‌تری شکل نمی‌گیرد؟

اگر پس از تخریب، خانه‌ای بهتر و قوی‌تر و مؤثرتر ساخته شود، چرا نباید به این تخریب اتفاقاً به‌عنوان یک فرصت نگاه کرد که خانه‌ای متزلزل را پیش از تکیه بر آن تخریب کرده است؟

۳. آیا نمی‌توان به تلاش‌های تخریبی و انتقادی با گشودگی نگاه کرد؟ اگر تحلیل دیالکتیکی و هم‌سازه‌وار مبنا قرار بگیرد؛ یعنی اینکه در این فرایند تخریب و رقابت و نقد، هم نهاد تقویت شده و هم رقبا ارتقا پیدا می‌کنند و این میدان سیاست و رقابت و آزادی‌خواهی پررونق‌تر می‌شود، در این حالت نیز چرا باید از چنین تلاش‌هایی ترسید یا حذر کرد؟

۴. امر مقابل حمایت و دفاع در مقابل تخریب‌ها چیست؟

طبیعی است گشادگی برای نقد و نقادی و گشادگی برای شنیدن دیدگاه‌ها و نظرات و تحلیل‌های مخالف و متفاوت.

یعنی کاهش ارتفاع سازمان جنبش/نهاد/جریان و این یعنی کاسته شدن از فاصله‌ی رهبران و بدنه.

آیا در یک جریان که کل شعار و امید و انتظارش در یک فرد و گروه اقلیت محدود شده است، چنین ظرفیتی است؟ آیا اینجا هیچ نقدی نخواهد بود که برتافته نشود؟

آیا واقعاً باید چشم‌ها را بست که این سازمان، یعنی جریان پهلوی، هویت و تعریف و تکیه‌گاه خود را بر یک سازمان‌دهی یک‌طرفه بنا نهاده است؟ پس اگر ظرفیت نقد و آزادی بیان و آزادی تحلیل و عدم قبول روایت‌های قالب در آن مشخصاً نیست.

پس واقعاً امر مقابل چیست؟ خیلی ساده، هیجان و جوگرفتگی. اگر تخریب و نقد ممکن نیست، حامیان و بدنه صرفاً به جوزدگی و هیجانی شدن و امید و انتظار و آرزو داشتن محدود خواهند ماند. به خواندن و فهمیدن و منتظر دستور ماندن! یعنی به جای کنشگران فعال و زنده و مدرکان آگاه، به مهره‌ها و سربازان ساده‌ی یک نظام رهبری مقتدر فروکاسته خواهند شد!

یک ارتباط مکانیکی پر از هیجان و احساس و سرسپردگی جای یک ارتباط ارگانیک و زنده را خواهد گرفت!

پس حد و حدود انتقادهای و واکنش‌ها و نظایر آن، این است که آیا به تخریب و تضعیف می‌انجامد یا نه!

این دقیقاً حرف آقای خامنه‌ای در «کش ندهید» است! تخریب نیروی مقاومت و یا جمهوری اسلامی به‌عنوان اصلی‌ترین نیروی ضد استکباری درست نیست! یعنی نتیجه‌ی از پیش تعیین شده‌ای محدود را تعیین کند! در صورتی که عموماً اندیشه و نقادی و تحلیل‌گری و مطالبه‌گری این‌گونه عمل نمی‌کند. شدت و حدت و دامنه‌ی نقد و پاسخ‌خواستن امری نیست که از قبل تعیین شود، امری است که در خلال طرح آن و بسته به موضوع و موضع طرف تحت نقد و زمینه و اطرافیان مشخص می‌شود.

## پیوست: در فضیلت شرمندگی سنجیده و ترمیم‌گر

### پاسخی به پرسش وریا امیری

این پیوست پاسخی است به پرسشی که وریا امیری طرح کرده است؛ پرسشی درباره‌ی اینکه اگر انسان در لحظه‌ای تاریخی، صادقانه موضعی را درست می‌دانسته، آیا با تغییر نظر در آینده، همچنان دلیلی برای شرمندگی، عذرخواهی یا مسئولیت‌پذیری اخلاقی وجود دارد یا نه.

وریا امیری:

«ضمناً من از موضعی که در لحظه باور داشته‌ام درست بوده، چرا باید شرمنده باشم؟ حتی اگر در آینده نظرم تغییر کند.»

آیا درست، اخلاقی و شایسته است از اشتباهات خود در روایت، استدلال‌ها و یا تحلیل‌هایی که در گذشته داشته‌ایم، شرمسار و شرمنده باشیم؟ تعهد جبرانی نسبت به آن‌ها داشته و درصدد رفع و رجوع آن‌ها برآییم؟ به خصوص مواردی که اثر جمعی و اجتماعی داشته است؟

آیا برای مثال کار آقای تاج‌زاده در نوشتن «پدر، مادر، ما متهمیم!» و ابراز شرمساری در آن از اندیشه و نگرش و کنش‌هایی که در گذشته‌ی خود به واسطه‌ی نگاه تنگ و درک غلط و بسته‌ای که داشته است کرده است، نادرست بوده است؟

اگر من اندیشه‌ی مردسالار و یا مبتنی بر تبعیض نژادی داشته‌ام و یا با سیاه‌وسفید کردن و تشدید هیجانی فضا، حقوق بسیاری از خاکستریانی را ضایع کرده و روزگار را برای آن‌ها سخت کرده‌ام و تیره و تنگ کرده‌ام، نباید شرمسار و نادم و عفوطلب باشم؟

چون صرفاً در آن زمان آن‌گونه می‌اندیشیدم!

به گمانم می‌توان و باید اشتباهات، کم‌کاری‌ها، گمراهی، هیجان و غفلت‌هایی را که نتایج و عواقب و هزینه‌هایی ایجاد کرده‌اند، شناخت، مسئولیت‌پذیرانه با آن‌ها مواجه شد و بنا به مورد درصدد ترمیم و جبران و تصحیح برآمد. و این عین شجاعت و انصاف و اقتضای فضیلت‌مندی است.

بنابراین شناخت خطا، پذیرش مسئولیت، شرمندگی سنجیده، و تلاش برای ترمیم، از نشانه‌های بلوغ اخلاقی است.

اگر شرمندگی خوب و بد را بخواهیم بازشناسی کنیم:

### ۱. شرمندگی خوب می‌گوید

- من خطا کرده‌ام؛
- خطای من فقط نظری نبود، اثر انسانی داشت؛
- قربانیان حق دارند از من توضیح، عذرخواهی یا جبران بخواهند؛

- من باید روایت عمومی خود را اصلاح کنم؛
- باید از تکرار سازوکارهای ذهنی و سیاسی آن خطا جلوگیری کنم.

## ۲. شرمندگی بد می‌گوید

- من ذاتاً آدم بدی هستم؛
  - پس دیگر هیچ کاری نمی‌توانم بکنم؛
  - رنج من مهم‌تر از رنج قربانیان است؛
  - با اعتراف نمایشی، از جبران واقعی معاف می‌شوم؛
  - یا برعکس، چون نمی‌توانم گذشته را عوض کنم، پس هیچ مسئولیتی ندارم.
- فضیلت در این نیست که انسان تا ابد خود را مجازات کند. فضیلت در این است که رنج اخلاقی را به معرفت، فروتنی، ترمیم و مراقبت آینده تبدیل کند.

## ۳. آیا اگر آن زمان صادقانه باور داشتم، امروز نباید شرمنده باشم؟

این جمله بخشی از حقیقت را دارد، اما همه‌ی حقیقت نیست:

«من از موضعی که در لحظه باور داشته‌ام درست بوده، چرا باید شرمنده باشم؟ حتی اگر در آینده نظرم تغییر کند.»

### ۱.۳. وجه درست این دیدگاه

اگر واقعاً در زمان گذشته:

- با داده‌های موجود صادقانه اندیشیده‌اید؛
- شواهد مخالف را سرکوب نکرده‌اید؛
- به قربانیان و منتقدان گوش داده‌اید؛
- از زبان تحقیر، نفرت، حذف و خشونت استفاده نکرده‌اید؛
- عدم قطعیت‌ها را پنهان نکرده‌اید؛
- دعوت شما متناسب، محتاطانه و بازگشت‌پذیر بوده؛

• و آسیب بعدی واقعاً غیرقابل پیش‌بینی بوده؛

در این صورت، شرمساری و عذاب وجدان شدید شاید لازم نباشد. شما می‌توانید بگویید: «با افق دانایی آن زمان، خطایم قابل فهم بود.» اینجا شاید تأسف، یادگیری و تصحیح کافی باشد، نه خودویرانگری اخلاقی.

### ۲.۳. اما وجه نادرست این دیدگاه

مشکل آنجاست که «من آن زمان چنین می‌اندیشیدم» گاهی به سپری برای فرار از مسئولیت تبدیل می‌شود. بسیاری از تبعیض‌ها، خشونت‌ها و حذف‌ها در زمان خودشان هم منتقد داشته‌اند. برده‌داری، مردسالاری، نژادپرستی، سرکوب مخالفان، حذف دگراندیشان، یا اعدام‌ها و خشونت‌های سیاسی، معمولاً حتی در زمان وقوع نیز بی‌منتقد نبوده‌اند. بنابراین نمی‌توان همیشه گفت: «آن زمان نمی‌دانستیم.»

گاهی حقیقت این است:

- می‌توانستیم بدانیم، اما نخواستیم؛
- صدای قربانیان بود، اما نشنیدیم؛
- منتقدان هشدار دادند، اما برچسب زدیم؛
- داده‌های مخالف وجود داشت، اما به نفع روایت خود حذف کردیم؛
- هیجان جمعی را تشدید کردیم، چون برای بسیج سیاسی مفید بود؛
- زبان خاکستری و پیچیدگی را کشتیم، چون دوگانه‌سازی قدرت‌آفرین بود.

در چنین مواردی، شرمندگی فقط مجاز نیست؛ اخلاقاً بایسته است.

## پیوست دوم: سیر گفت‌وگو در کانال تلگرام وریا امیری

این پیوست، بازآرایی و ثبت بخشی از رفت‌وبرگشت‌های تلگرامی پیرامون برنامه‌ای از وریا امیری است. متن‌ها تا حد امکان با همان لحن و صورت اولیه حفظ شده‌اند و تنها برخی خطاهای روشن املائی و ویرایشی اصلاح شده‌اند.

### پیست وریا امیری

<https://youtu.be/JL7FmVPJioM?si=VSAF9di5y6qb1wLy>

در این برنامه درباره‌ی رضا پهلوی، اپوزیسیون، جمهوری اسلامی و مسئله‌ی «حمایت انتقادی» بحث کردیم. آقای اللهیار کنگرلو بیشتر از موضع دفاع صریح و بی‌کم‌وکاست از پهلوی وارد شدند. من تلاش کردم موضع متفاوتی را توضیح بدهم: نه پرستش پهلوی، نه سوزاندن ظرفیت او؛ بلکه حمایت انتقادی، مشروط و راهبردی از نیرویی که امروز برای جمهوری اسلامی هزینه و تهدید واقعی ساخته است. بحث اصلی من این بود که اگر جمهوری اسلامی را دشمن اول ایران می‌دانیم، باید مراقب باشیم نقد پهلوی ناخواسته به تضعیف تنها ظرفیت جدی ضد رژیم و تقویت خود رژیم تبدیل نشود.

### واکنش اول من

سلام وریا جان،

کل مثلاً «استدلال» کلاً یک کلیشه‌ی ساده بود.

در مقطع حساس کنونی...

حتی اینکه  $2 = 1 + 1$  را می‌شود در قالب استدلالی مطرح کرد، ولی چیزی به محتوایش اضافه نمی‌کند. فقط ارائه‌ی با کلاس‌تری می‌شود!

در هر حال متأسفانه کسانی که ساده‌سازی بیش از حد می‌کنند، تزریق هیجان انقلابی و توسل به احساسات می‌کنند و صرفاً سلبی نگاه می‌کنند و کفایت رفع مشکل، یعنی اولویت‌بندی ساده و صریح مسائل، را ترویج می‌دهند، محتوایی بیشتر ندارند.

برانداختن آره ساده است. شما یک اولویت دارید: حذف دشمن و رفع مشکل. مسئله نه! مسئله وضعیت ذهنی و دلیل شناختی دارد. مسئله باید حل بشود، ولی مشکل باید صرفاً رفع و رجوع بشود، از میان برداشته بشود. هر نوع حواس‌پرتی و تقسیم قدرت و نیرو و توجه از این مشکل اصلی، به بقای مشکل و یا طولانی‌تر شدن فرایند عبور از آن منجر می‌شود!

ولی کاش صرف حل مشکل، به نتیجه‌ی دلخواه رسیدن را به همراه می‌آورد! کاش دنیا این قدر ساده و روان و رو به پیش بود!

در آن قالب استدلال یک چیز را اضافه کن: برای چه چیزی؟ برای چه هدفی؟ برای چه آینده‌ای؟

مگر تلقی‌ات این باشد که بقیه‌اش روان است و یک شیب رونده دارد...

حیف و هزار حیف...

امیدوارم اگر خواسته‌ی شما محقق شد، از خودتان به‌خاطر ساده‌اندیشی و خام دیدن و تمرکز بی‌جا داشتن شرمندانه نشوید.

## واکنش اول وریا امیری

درودمهدی جان من متوجه نشدم دقیقاً اشکال همین استدلال ساده چیست؟  
برای چه چیزی و چه هدفی؟ برای فروپاشی یا تغییر محتوایی جمهوری اسلامی البته نه به هر قیمتی برای آینده‌ای که در آن رژیم دینی اقتدارگرا که با جهان مدرن سر جنگ دارد و ایرانیان را به گروگان گرفته وجود نداشته باشد.  
استدلال من از دو پیش شرط و یک نتیجه می‌آید. آیا استدلال اعتبار ندارد یا مفروضات اولیه را نمی‌پذیرید؟  
ضمناً من از موضعی که در لحظه باور داشته‌ام درست بوده چرا باید شرمندانه باشم؟ حتی اگر در آینده نظرم تغییر کند

## پاسخ سامان

مهدی جان من خواندم متن شما را.  
وریاً قطعاً پاسخ خودش را خواهد داد.  
من هم دوست داشتم یک نکته را اشاره بکنم.  
هم‌نظرم هستم با شما در خیلی از موارد، ولی موافق نیستم وریا موضع تقابلی در برابر نقد دارد. جدا از اینکه احتمالاً هر دو ما وریا امیری را می‌شناسیم؛ بارها و بارها، ایشان تأکیدشان بوده باید نقد وجود داشته باشد به آقای پهلوی و خودشان هم مطرح کردند خیلی از این انتقادات را.  
موضوع ولی چیز دیگری است، این است که مبارزه با پهلوی اولویت پیدا کرده به مبارزه با ج.ا!  
موضوع نقد نکردن نیست، موضوع این است که انتقاد به چه قصدی صورت می‌گیرد. تمام تلاش وریا در ماه‌های اخیر این بوده که کمک کند نقدها به‌جای حذف پهلوی، صرف اصلاح پهلوی بشوند. دلایل این موضوع را هم قطعاً خودتان شنیدید، پس وارد آن ماجرا نمی‌شوم.  
وریاً اگر هم داستان بود با گفتمان امثال آقای کنگرلو، داخل برنامه ایشان را نقد نمی‌کردند.  
در مورد سخنان پخش شده از آقای بختیاری هم مواردی را دیشب عرض کردم که بالاتر است.  
خوشحال می‌شوم اگر نکته‌ای در زمینه داشتید بشنوم.

## پاسخ من به سامان

سامان جان، کل بحث آن قضیه‌ی implication است! بحث حرف و سخن و ادعا نیست! بحث عملکرد و مواجهه است.  
دم خروس نکته است و نه قسم حضرت عباس!

وقتی آن حرف‌ها، یعنی قسم حضرت عباس، در این زمینه مقبول هستند که دم خروسی نباشد، یا شائبه‌ی دم خروس رفع و رجوع بشود!

ذکر و تکرار آن استدلال این معنا را می‌دهد و می‌داد که آن نقد و یا شاید اصولاً نقد جایگاهی ندارد! یعنی اهمی هست که باید مهم‌ها را کنار گذاشت. یا همان «در مقطع حساس کنونی»، اولویت‌ها چیز دیگری است. خود این حاوی این نکته است که این دو با هم تضاد دارند! در صورتی که این تضاد، یعنی تضاد نقدپذیری و پذیرش تکثر درونی و بالا رفتن سطح عقلانیت و عاملیت نقادی با رهبری و فرماندهی و سازمان‌دهی، باید مستقل مستدل بشود، نه اینکه مفروض انگاشته بشود! اگر هم بحث تضاد نیست، یک ترجیح است؛ یعنی ترجیح نوع مصرف زمان، انرژی و هزینه و... این هم باید توجیه بشود.

غیر از این، نوع واکنش به امر ساده، وقتی همراه با خشونت و تحقیر و تهدید و... می‌شود، این هم دارد یک خبر جدی می‌دهد! وقتی من و یا شما ساده‌سازی‌اش کنیم و یا صرفاً بگوییم باید تربیت و اصلاح و... کرد، درست مثل این می‌ماند که هادی غفاری و خلخالی و نظایر آن را انقلابیون و سایرین صرفاً می‌گفتند که باید ارشاد و راهنمایی و نظایر آن کرد!

جانبداری قابل فهم است، ولی تضمین درستی نمی‌دهد! درستی و برحق بودن را فرض می‌کند؛ take it for granted می‌کند. من حرف وریا را می‌فهمم و اتفاقاً توی روم کاوه آزاد دیشب در چت زیاد نوشتم، با اینکه بالا نبردند تا توضیح بدهم.

صورت‌بندی دقیق حرف وریا از دید من این است؛ صورت‌بندی همدلانه و نه انتقادی:

ما نیازمان به جریانی که حول آقای پهلوی تشکیل شده، یعنی جریان پهلوی به مثابه یک آلترناتیو سیاسی، نه فرد یا شبکه‌ی رهبری یا صرفاً حامیان و دوست‌دارانش، کارکردی است؛ Functional.

عملکرد Performance و تحلیل عملکرد این جریان و این آلترناتیو در درجه‌ی بعد اهمیت است. یعنی اصلاً به پای جایگاه کارکردی‌اش نمی‌رسد.

بنابراین صرف زمان و انرژی و هزینه و درگیر شدن به موضوعات سطح عملکردی، سرکاری و زائد و بی‌نتیجه است! با اینکه سر جای خودش و فراخور خودش مهم هم هست؛ نه اینکه مهم نباشد. ولی در قیاس اهمیتی پیدا نمی‌کند! نوعی از تریاژ اینجا ضرورت دارد.

اگر وجود یک آلترناتیو فعال و قدرتمند، دارای پشتیبانی مردمی و دارای نفوذ و ارتباطات بین‌المللی و توانا برای مذاکره و حضور مؤثر دیپلماتیک برای عبور از جمهوری اسلامی یک ضرورت انکارناشدنی باشد.

ولی کل حرف من این بود:

عزیز، آن برنامه در خصوص ارزیابی عملکرد بود، نه جایگاه کارکردی!

## توضیح تکمیلی من درباره‌ی شباهت منطق کارکردی با منطق جمهوری اسلامی

این را هم بگویم بد نیست. نوشتن بخش دوم، یعنی صورت‌بندی استدلال، به تعویق افتاد دیگر.

اتفاقاً منطق جمهوری اسلامی هم دقیقاً همین است. آقای مهدی جامی یک متن خوبی عیناً با چنین مضمونی نوشته بود در صفحه‌ی فیس‌بوکش. اگر توانستم لینکش را هم می‌گذارم اینجا.

۱. اولویت کارکردی برای جمهوری اسلامی امر «استقلال» و «استکبارستیزی» و «عزت ملی» است. این باید در الگوی مقاومت و عدم تسلیم نمود پیدا کند، از دید سرانش. از دید همان سران، مردم هم این را انتخاب کردند و این وظیفه به آن‌ها سپرده شده. این را هم اضافه می‌کنند که این وکالت بلاعزل است! بر اساس موضوع ولایت فقیه و سپردن تشخیص به ولی جامع‌الشرایط؛ یعنی از خودشان در یک سری موضوعات خلع ید در قالب قرارداد اجتماعی کردند: هر سه رفراندوم، همه‌پرسی و قانون اساسی اول و بازنگری قانون اساسی.

۲. بقیه‌ی مسائل و مشکلات دیگر عملکردی هستند. باید خوب بشوند و همه‌ی تلاش را برایشان کرد، ولی به جایگاه اهمیت آن امر استقلال نمی‌رسند. استقلال هم نسبی است، ولی مهم حفظ حداکثری آن است. مثلاً ممکن است شما بروید قرارداد ۲۵ ساله و ۲۰ ساله با چین و روسیه ببندید، ولی وقتی که تشخیصتان این باشد که استقلال کلی‌تان حفظ شده!

## نقل قول از مهدی جامی

زمانی نوشتم اگر خمینی تصویر ما در بهمن ۵۷ بود، خامنه‌ای تصویر ما و نماینده‌ی ما در این سی‌چهل ساله نبود. داوری درباره‌ی او آسان نیست. اما بزرگ‌ترین خطای او مقابله‌اش با دولت‌های منتخب بود. می‌توانست با دولت‌ها و رؤسای جمهور و رأی مردم همراهی کند. می‌توانست دولت در دولت درست نکند. سیاستش مبتنی بر استخفاف و استصواب بود. کشوری بزرگ و متنوع چون ایران را اسیر سیاست تک‌نفره‌ی خود کرد. حال آنکه باید به روی این تنوع آغوش می‌گشود. راه ارتقای نمایندگان واقعی مردم را باز می‌کرد. ایران را برای همه‌ی ایرانیان می‌خواست. اما تن به حکومت اقلیت بر اکثریت داد. این بزرگ‌ترین گناه او بود. گناهی که در آن بسیاری حکومت‌های منطقه مشترک‌اند. ولی باید قدر ملت بزرگ ایران را می‌دانست. ملتی که با انقلاب خود می‌خواست به عدالت و آزادی برسد و استقلال خود را پاس دارد. ولی تنها به استقلال فکر کرد. این حسن او و همزمان عیب او بود. نتوانست برای عدالت و آزادی هم میدانی باز کند. و نهایتاً راهی را هموار کرد که استقلال ایران را هم به خطر انداخته است. او مظهر ناکامی‌های فکری و گفتمانی ما بود.

<https://www.facebook.com/mehdi.jami.18/posts/>

[pfbid0ixXMy8c2AmXYMhLSKmqRHAYt8MzD61Croea5XKrosrLmzpKuZ1DFeiYG7ExSvhvcl](https://www.facebook.com/mehdi.jami.18/posts/pfbid0ixXMy8c2AmXYMhLSKmqRHAYt8MzD61Croea5XKrosrLmzpKuZ1DFeiYG7ExSvhvcl)